

بررسی نقد و عناصر عمده عامیانه در ابومسلم نامه (داستان بلند عامیانه دوره صفویه)

منیره احمدسلطانی^۱

معصومه ارشد^۲

چکیده

ابومسلم نامه، داستان بلند عامیانه دوره صفویه، بن مایه‌ی مذهبی و دینی دارد و مضمون و محور عمده اش تضاد میان خوارج با محبان خاندان پیامبر (ص) است؛ عناصر عمده عامیانه در این داستان بلند عبارتند از: وجود قهرمانان قصه مانند ابومسلم و یاران وی که همیشه در مقابل ضد قهرمانانی چون حاکمان و وزرای ظالم و دشمنان اهل بیت (ع)، پیروز هستند. مطلق‌گرایی، که بایبیزی مطلق ابومسلم و یاران او در میدان جنگ، نمود پیدا می‌کند. وجود حوادث غیر قابل باور و خلق الساعه، که باعث سست شدن شبکه استلالی حوادث قصه شده و منجر به پیرنگ ضعیف، در داستان می‌شوند. و نیز کلی‌گویی (به طور کلی افراد خوب کسانی هستند که محب آل محمد (ص) و علی (ع) بوده و افراد بد، دشمن ایشان)، ایستایی شخصیت‌ها از آغاز تا انتهای قصه و نیز فرضی بودن زمان و مکان حوادث قصه، همسانی قهرمان‌ها در سخن گفتن، سرنوشت محتوم شخصیت‌های قصه، شگفت‌آوری ناشی از حوادث خلق الساعه، استقلال یافتگی حوادث (اپیزودی) و کهنگی از دیگر عناصر عمده عامیانه در این داستان بلند است.

کلیدواژه‌ها: ابومسلم نامه، عناصر عامیانه، قصه، داستان، داستان عامیانه

mon.ahmadsoltani@iauctb.ac.ir

^۱ - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

^۲ - دانش‌آموخته مقطع کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی Vadiéh1346@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۴/۲۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۶/۲۳

مقدمه

داستان های بلند عامیانه، زمینه های متفاوتی از جمله بن مایه عشقی و عاطفی، زمینه مذهبی و دینی و در نهایت بن مایه و زمینه متنوعی دارند ولی آن چه که در همه ی آن ها مشترک است وجود عناصر عمده عامیانه ای است که در این داستان ها به چشم می خورد.

داستان پردازی و افسانه سازی حول شخصیت های تاریخی، بخشی از ادبیات ایران در طول تاریخ بوده که قدمت آن به پیش از اسلام می رسد. منشأ آفرینش چنین ادبیاتی از ناخودآگاه قوم ایرانی سرچشمه می گیرد و به همین دلیل است که داستان های شکل گرفته در باره ی این اشخاص مشابه به نظر می رسد. دارای دارایان، داریوش، کوروش کبیر، بهمن، گشتاسپ و حتی اسکندر مقدونی، از این گروه هستند که خاطره ی آن ها در قصه های ایرانی جاوید مانده است. (مؤذن جامی، ۱۳۸۸، ۲۴۳)

ابومسلم نامه، داستان زادن و بالیدن ابومسلم، طغیان و قهرمانی های او، کشته شدن نابهنگام و ناجوانمردانه ی اوست.

این داستان بلند در سه بخش جنیدنامه (ماجرای جد خیالی ابومسلم)، ابومسلم نامه (ماجرای ستیز ابومسلم با والیان خلیفه اموی در راه انتقام جویی از خون شهیدان اهل بیت رسول، جنگ های طولانی با لشکر مروان که همگی «خارجی» خوانده شده اند، کشتن مروان حمار آخرین خلیفه ی دمشق، پاک سازی سرزمین های اسلام از کافران مسلمان نما، سپردن خلافت به خاندان رسول، خیانت ابوجعفر دوانیقی و کشته شدن ابومسلم به دست وی) و زمجی نامه (خونخواهی قتل ابومسلم به دست هم فکران و یاران وی به سرکردگی سردار روین تن او، احمد زمجی)، به صورت یک تریلوژی به دور از وسواس تاریخ نگاری و مطابق با سلیقه ی توده ی مردم ایران در سده های آغازین هجری قمری نگارش یافته است.

بخش میانی متن این کتاب، اولین بار به وسیله ی محمدجعفر محجوب در سال ۱۳۶۴ معرفی شد. اما حسین اسماعیلی، اولین بار ابومسلم نامه (دو بخش اول) را در سال ۱۳۸۰ به چاپ رساند و مقدمه جامعی بر این اثر نگاشت. در باره ی این اثر تا کنون پژوهشی جدی صورت نگرفته است. (عباسی، جلالی بندری، ۱۳۹۱، ۳۵)

با توجه به این موضوع که داستان های عامیانه بخش مهمی از فرهنگ عامه (فولکلور) را تشکیل می دهند و به صورت منبعی با ارزش برای کسب اطلاع در باب زندگی اجتماعی مردم ایران و آداب و عادات و رسوم و سنن ایشان محسوب می شوند؛ در این پژوهش سعی شده است با پرداختن به ویژگی های عمده عامیانه در داستان ابومسلم نامه، گامی کوچک به منظور آشنایی بیشتر با آداب و رسوم جامعه ایرانی و در راستای حفاظت از میراث های کهن فرهنگ این مرز و بوم برداشته شود.

نکاتی پیرامون ابومسلم نامه

ابومسلم نامه، نخستین حماسه ی تاریخی است که در دوران بعد از اسلام پدید آمده است. مقصود از این سخن آن است که ابومسلم، نخستین شخصیت واقعی تاریخ دوران پس از اسلام است که هاله ای از افسانه و حماسه بر گرد زندگانی وی پدید آمد؛ گو این که ممکن است یعنی محقق است که سرگذشت داستانی او مدّت ها بعد شکل گرفته و ساخته شده و بر روی کاغذ آمده باشد. (محجوب، ۱۳۸۲، ۳۰۱)

شیوه نگارش:

شیوه نگارش ابومسلم نامه ی ابوطاهر طرطوسی ساده و روان و عامیانه است، بدانسان که مردمان با هم سخن می گویند. اما چندان سست و بی مایه نیست که ملال افزا باشد. ظاهراً نخستین داستان قهرمانی است که بدین شیوه نگارش یافته و چون در نظر مردمان مقبول افتاده بعدها، خاصه در زمان صفویان بر آن سیاق کتاب ها پرداخته اند. (طرطوسی، بی تا، پیشگفتار)

این تحریر که عمدتاً صفوی مآب است و یاد دربار پادشاهان شیعی هند به نگارش در آمد، مضمون و محور عمده اش تضاد میان خوارج (در معنی نواصب و طرفداران بنی امیه) با محبان خاندان پیغمبر است و نوعی دید التقاطی و ترکیبی از انواع جریان های شیعی (غلات، زیدیه، دوازده امامی و حتی سنی متشیع) در جای جای کتاب به چشم می خورد. ابومسلم در این کتاب چهره ای همچون مختار- اگر نه حسین کرد- دارد؛ البته با این تفاوت که حسین کرد، شراب خواره و غلام باره است، اما با جنس مخالف میانه ای ندارد؛ در حالی که ابومسلم آدمی است نرمال و سالم. (ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۸۲، ۸۹)

ابومسلم نامه هم داستانی حماسی است هم بیانگر بسیاری آداب و رسوم و حرفت ها و چگونگی زندگی مردم در آن دوران. مثلاً در برخی جاها اسباب جنگ جنگ آوران آن زمان و چگونگی به کار بردن آن ها، طرز صف آرایی دو دشمن، وضع در حصار گرفتن قلعه گیری و بسیاری چیزهای دیگر به شرح آمده است. (طرطوسی، بی تا، پیشگفتار)

بررسی ویژگی های عمده ی عامیانه در ابومسلم نامه

قصه عموماً از ویژگی های خاصی برخوردار است که آن را از سایر ادبیات داستانی، متفاوت می کند. در قصه عموماً هدف، بیان قانونی اخلاقی و امثال آن است. بنابراین راوی، تنها به جهت بیان مقصودش، از قصه کمک می گیرد و بعد از پایان هم، شنونده با آن قصه، دیگر کاری ندارد بلکه آن چه از قصه در ذهنش می ماند، غالباً نتیجه گیری آخر است و اگر هم خود قصه را به خاطر می سپارد، باز به جهت همان نتیجه اخلاقی و..... است. (فرزاد، ۱۳۷۶، ۱۰۲)

حال، به بررسی ویژگی های عمده قصه های عامیانه در ابومسلم نامه می پردازیم:

ویژگی اول: قهرمان پروری

در هر قصه عنصری وجود دارد که قهرمان^۱ قصه است. او دارای تمامی فضایل و کمالات انسانی است. حتی اگر این قهرمان، همچون قصه های کلیله و دمنه قهرمانی حیوانی باشد.

همواره در برابر قهرمان، ضد قهرمان^۲ قرار دارد. ضد قهرمان درست نقطه مقابل قهرمان است و فاقد فضایل است. اوست که در قصه ها شکست می خورد، تحقیر می شود و موجب عبرت می گردد. (همان، ۱۰۲)

ضد قهرمان ها، باعث ایجاد مانع و گرفتاری (ربودن و دربند کردن قهرمان، فریب دادن، ایجاد فراموشی برای وی و یا پنهان کردن ابزار جادویی مورد نیاز برای سفر او) هستند و قهرمان باید برای رسیدن به مراحل بعدی سفر خود با آن ها بجنگد و ایشان را مطیع و یا نابود سازد. (عباسی، جلالی بندری، ۱۳۹۱، ۱۱۲)

در ابومسلم نامه نیز مانند سایر قصه های عامیانه قهرمانی که دارای تمامی فضایل و کمالات است وجود دارد که در ضمن داستان، حوادثی برای او به وجود می آید و در مسیر این حوادث ضد قهرمانی که نقطه مقابل او و فاقد فضایل و کمالات است برای قهرمان مشکلاتی رابه وجود می آورد که نهایتاً قهرمان پیروز شده و ضد قهرمان شکست می خورد و سرنوشت او مایه ی عبرت سایرین میگردد.

در ابومسلم نامه، قهرمان اصلی ابومسلم و یاران اویند که اصولاً محبان اهل بیت (ع) و به ویژه ابوتراب، حضرت علی (ع)، می باشند که همواره پیروز و سربلند از ماجراها بیرون می آیند و ضد قهرمان به طور کلی، دشمنان و مخالفان وی، و یا در واقع، مخالفان اهل بیت و ابوتراب (ع)، هستند. مانند: ماهان بن ماهیارامیر سرخس، نصر سیارامیر خراسان و

^۱hero

^۲Antihero

صخره حاکم مرو و وزیر او خذیفه و... هستند که دچار شکست های پی در پی می شوند.

اگر قسمتی از این داستان بلند را مد نظر قرار دهیم، به عنوان مثال می بینیم که:

قهرمان: خواجه کثیر

قهرمان فردی است به نام خواجه کثیر که در مورد او چنین آمده است:

« او وزیر تمام خراسان بود.» (طرطوسی، بی تا، ۹)

«..... و این خواجه از محبان آل محمد بود.» (همان، ۱۰)

ضد قهرمان: صخره حاکم مرو و وزیر او خذیفه

« و این خذیفه از محبت اهل بیت بی نصیب بود و از خواجه کثیر خبر داشت که محبت خاندان محمد و علی در دل او جای کرده و مکرر در پیش صخره گفتی خذیفه، که این خواجه کثیر ابوترابی است و صخره گفتی که تا معلوم نشود قصد او نتوان کرد.» (همان، ۱۱)

تا این که در مجلسی، به انحاء مختلف خذیفه و صخره سعی دارند ابوترابی بودن خواجه کثیر را برملا کنند ولی خواجه هر بار با زیرکی تمام از پاسخ دادن طفره می رود ولی سرانجام وقتی خذیفه از او در مورد دوستی ابوتراب می پرسد، خواجه با خواندن قصیده ای در شأن حضرت علی (ع) راز خود را برملا می سازد که این موضوع صخره را عصبانی کرده و باعث می شود که او نرگس دانی را به طرف خواجه پرتاب نماید ولی این کار باعث مرگ غلام صخره می شود؛ خواجه نیز در صدد عمل متقابل برمی آید که خذیفه به او چنین می گوید:

« ای ابوترابی، تو را چه آن باشد که روی امیر خراسان این سخن گویی و نرگس دان را بر وی حمله دهی. خواجه در قهر رفت و نرگس دان را به ضربی که داشت بزد بر پیشانی خذیفه که مغزش در میان مجلس بریخت.....» (همان، ۱۴)

بعد از این ماجرا، صخره که فردی طماع است با گرفتن مبلغی از خواجه کثیر، از خون خدیفه درمی گذرد ولی سرانجام بعد از یک سال نامه ای به خلیفه هشام بن عبدالملک فرستاده و وی را در جریان امر قرار می دهد خلیفه که می بیند دائم از طرف خراسان خبر ابوترایان را برای وی می فرستند در صدد فرستادن جانشینی برای صخره می افتد و سرانجام، فرد مورد نظر به خراسان رفته و خواجه کثیر را بند کرده و به درگاه خلیفه می فرستد.

خواجه کثیر که قبلاً توسط دوستان خود (که در بارگاه خلیفه بودند) از نامه صخره آگاهی می یابد. هدایای گران بهایی را تدارک دیده و به محضر خلیفه تقدیم می کند و به خلیفه توضیح می دهد که صخره فردی طماع است و هرکس را که اندکی مال و دارایی داشته باشد به طمع گرفتن مال و اموالش، ابوترابی قلمداد می کند و او را متهم می سازد تا بعد از کشته شدنش مال و دارایش را تصرف نماید و.....

همین امر، خلیفه را وادار می سازد که دستور بند کردن و فرستادن صخره را به شام، صادر نماید. وقتی صخره را به شام می آورند، خلیفه که بیمار است چنین دستور می دهد:

«.....او را پیش من میاورید، ببرید و رویش را سیاه کنید و به گرد بازار بگردانید و هزار چوبش بزنید و بعد از آن گردنش را بزنید و به آتش او را بسوزانید.» (همان، ۲۰)

از طرفی خواجه کثیر که به دستور خلیفه تا آوردن محضری از خراسان دال بر گناه کاری صخره و بی گناهی وی، در زندان به سر می برد با مرگ خلیفه هم چنان در بند می ماند تا بالاخره در زمان حکومت مروان، توسط یکی از دوستان نزدیک خود که در ضمن مقرب مروان هم هست، از زندان رهایی یافته و با توصیفات که از وی نزد مروان شده، پس:

« مروان حکم کرد که تا خواجه کثیر را از زندان به در آورند، خلعت پوشانیدند و وزارت تمام خراسان بدو دادند.» (همان، ۲۲)

ویژگی دوم: مطلق گرایی

در مطلق گرایی قهرمان های قصه یا خوبند یا بد و حد میانی وجود ندارد. قهرمان های نه خوب، نه بد، در قصه غالباً وجود ندارند. معنای قصه ها از برخورد خوبی ها با بدی ها پدید می آید، قهرمان های خوب و نیک سرشت با نیروهای اهریمنی و شخصیت های شریر می جنگند و حوادث قصه ها را می آفرینند. رشته های حوادث بر حسب ترتیب توالی زمان موجب آفرینش قصه ها می شود. (میرصادقی، ۱۳۷۶، ۶۲)

حال این ویژگی را در ابومسلم نامه بررسی می کنیم:

در ابومسلم نامه چهره های متفاوتی از پادشاهان و حکام به تصویر کشیده شده است که در این جا به مواردی از آن ها اشاره می شود:

پادشاهان با صفات منفی

« اما راوی گوید در اصفهان حجاج ظالم بود و پادشاه چند روزه بود و ظلم آن سگ حرام زاده به مرتبه ای بود که شب مردم در خانه های خود قرار نمی توانستند گرفت » (طرطوسی، بی تا، ۲۲)

در مورد نصر سیار، امیر خراسان چنین آمده است:

« او از نبیره زادگان شمر ذی الجوشن علیه اللعنه است و به غایت دشمن خاندان ابوتراب است و..... »

« ماهان بن ماهیار که امیر سرخس بود. آن حرام زاده ظالمی بود و مردم سرخس از او به جان آمده بودند. » (طرطوسی، ۱۳۸۰، ۲/۲۹۵)

لازم به ذکر است که در داستان ابومسلم نامه، بنا بر شرایط و موضوع داستان، حاکم و امیر بد کسی است که با حضرت علی (ع) (ابوتراب) و فرزندان ایشان، خصومت و دشمنی دارد و متقابلاً حاکمان خوب، کسانی هستند که دوستدار حضرت علی (ع) و یار و یاور ابومسلم در مبارزات همه جانبه وی در مقابل دشمنان ابوتراب می باشند مانند موارد زیر:

پادشاهان با صفات مثبت:

در قسمتی از داستان با شاه خوارزم آشنا می شویم که در باره وی چنین آمده است:
« قضا را آن روز عاشورا بود و شاه خوارزم به تعزیت امام حسین بن علی علیه السلام، به ماتم مشغول بود.» (همان، ۲۴۳)

در ادامه همین قسمت، وقتی تعدادی از یاران ابومسلم که توسط دشمن، گوش و بینی آن ها بریده شده است، شب در خواب حضرت محمد(ص) را می بینند که ضمن شفا دادن آن ها به ایشان چنین می فرماید:

« شاه خوارزم را بگویند محمد و علی و حسن و حسین تو را سلام می رسانند و می گویند که اگر تو امید به شفاعت ما داری، ابومسلم را مدد کن.» (همان، ۲۴۴)
و یا در مورد شاه طالبه می بینیم که وی به سپاهیان خود در رابطه با یاری ابومسلم، چنین می گوید:

« ای دوستان آل محمد، روز مردی است خود را به در بیواز رسانید و در کمین باشید چون آواز ما بشنوید خود را بر مروانیان زنید و دمار از ایشان بر آرید.» (همان، ۲۰۹)

مطلق گرایی در میدان جنگ

در داستان ابومسلم نامه، چیزی که بیشتر از هر چیز به آن پرداخته می شود، پیروزی مطلق یاران ابومسلم است. حتی اگر عده ای از آن ها توسط دشمن اسیر شوند، نهایتاً توسط دیگر یاران از بند اسارت رهایی می یابند و همچنین اگر از آنان در میدان جنگ کشته شود افرادی کم اهمیت و ناشناس هستند.

به عنوان مثال یکی از یاران ابومسلم فردی به نام احمد زمجی است که همواره پیروز میدان است و قوی ترین افراد دشمن را از پای در می آورد و جالب این است که سلاح او سنگ و فلاخن و وسیله ای به نام تُفَک^۱ است:

^۱ چوب دراز میان خالی که با گلوله و زور نفس بدان پرنندگان را شکار کنند. (طرطوسی، ۱۳۸۰، ۲/ ۵۵۵)

«.....آن تیر خارجی را از خود رد کرد و مهره تُفَکُک در چشم آن خارجی زد که در کاسه سر او جای کرد و از پای درآمد و جان بداد. احمد زمجی نعره زد و گفت: زود باشید که روزگار می گذرد و پای آن خارجی را گرفت و کشید تا کنار آن چاه برد و سرش را در آن چاه برید و ریسمان در پای او بست و بر آن دار کشید.احمد زمجی ایشان را بکشت تا آن که هفتاد مبارز را کشت.» (طرطوسی، بی تا، ۱۹۸)

« احمد زمجی دید که خارجیان حمله آوردند، از جای خود برخاست و گفت: یا علی مدد و بر آن خارجیان حمله کرد و به ضرب سنگ تا بیست خارجی را کشت.» (همان، ۱۹۹)

ویژگی سوم: خرق عادت

در فرهنگ ها، خرق عادت به معنای خلاف عادت آمده است. یعنی آنچه با محسوسات عقلی و تجربیات حسی و موازین عینی تناسبی ندارد، مثل معجزات انبیاء و کرامات اولیاء که با تجربیات عینی و مشاهدات حسی مطابقت ندارد. در قصه ها حیوانات و اشیاء با انسان حرف می زنند و انسان نیز با آن ها هم صحبت می شود. غولی از کوزه کوچکی بیرون می آید، انسان به صورت سنگ، درخت و حیوان در می آید و آن ها به صورت انسان.

شاید بتوان گفت مهمترین ویژگی قصه های قدیم وجود حوادث خارق العاده و اغراق های بسیار است. (فرزاد، ۱۳۷۶، ۱۰۸)

حال این ویژگی عمده ی قصه های عامیانه را در ابومسلم نامه، بررسی می کنیم:
در قسمتی از داستان می بینیم که وقتی ابومسلم و یارانش در بیابان دچار تشنگی می شوند ناگهان:

« امیر ابومسلم نگاه کرد آهویی را دید که از بیابان پیدا شد و آن آهو به دست اشاره می کرد.....» (طرطوسی، بی تا، ۱۳۹)

سرانجام ابومسلم با راهنمایی آهو، به آب دست می یابد و او و یارانش از تشنگی نجات می یابند. وقتی مجدداً آن آهو پیدا می شود نزدیک ابومسلم می آید:

« ابومسلم چون نگاه کرد دید که نامه ای بر شاخ آهو بسته بود. ابومسلم بیامد و آن نامه را از شاخ آهو باز کرد. نوشته بود که این آهو را نکشید او تو را بر سر آب خواهد برد. ابومسلم، نامه ای دیگر نوشت و بر شاخ دیگر بست که زینهار این آهوی را کسی نکشد که این آهو دلیل سر آب بردن ابومسلم است که هر که او را بکشد خودش در گردن او بود.» (همان، ۲۴۰)

در قسمتی از داستان وقتی ابومسلم برای دیدار امام محمد باقر(ع) به مدینه می رود:

« امیر به مدینه آمد. امام را ندید در باغ مدینه زاری بسیار کرد چون بعد از زاری شروع به نماز کرد، بعد از نماز شخصی آمده گفت که به مکه برو که مطلب شما آن جا حاصل خواهد شد. این را گفت و از نظر غایب شد.» (همان، ۱۳۹)

خرق عادت در میدان جنگ:

« ابومسلم را دید که صف آراسته کرده بود، ابوسهل ماه روی را به میمنه فرستاده بود و بخت آزمای صفاهانی را به میسر و خود با خواجه سلیمان کثیر در قلب قرار گرفته بود و علم امام حسین(ع) را بر سر بازداشته و یک پر عباس علی را بر سر زده و آن تبر بیست و یک منی بر دوش نهاده و سهلان اردبیلی با عبید بن سلمه در پیش ایستاده بودند و ده هزار دلاور در عقب او ایستاده.» (همان، ۱۷۶)

« شاه خوارزم را سپهسالاری بود به غایت پهلوان که در روز حرب صد و شصت من گرز، کار می فرمود.» (همان، ۲۴۳)

« امیر آن خنجر پنج منی را بر میان استوار کرد.» (طروش، ۱۳۸۰، ۲/۲۸)

« باد یلدا آن کارد هفت منی را در دست گرفت و آمد و راه بر شعله گرفت.» (همان، ۲۴۵)

ویژگی چهارم: پیرنگ ضعیف

پیرنگ، نقشه، طرح یا الگوی حوادث در داستان است و چونی و چرایی حوادث را در داستان نشان می دهد. به عبارت دیگر پیرنگ، حوادث را در داستان چنان تنظیم و ترکیب می کند که در نظر خواننده منطقی جلوه کند از این نظر پیرنگ فقط ترتیب و توالی حوادث نیست بلکه مجموعه سازمان یافته حوادث یا وضعیت و موقعیت هاست؛ در حقیقت پیرنگ نقل حوادث است با تکیه بر روابط علت و معلولی در هر اثر ادبی که نشان می دهد هر حادثه به چه دلیل اتفاق می افتد. (میرصادقی، ۱۳۷۶، ۲۹۳)

حوادث خارق عادت می که در قصه ها اتفاق می افتد شبکه استدلالی حوادث قصه ها را سست می کند و خواننده نمی تواند آن ها را باور کند زیرا با تجربیات عینی و مشاهدات حسی او مطابقت ندارد از این نظر اغلب در قصه ها روابط علت و معلولی حوادث از نظم منطقی و معقولی برخوردار نیست.

در قصه ها پرندگان و چرندگان و خزندگان نه تنها زبان آدمی را می دانند، بلکه به زبان فارسی هم حرف می زنند. حرف زدن موجودات با انسان، نامعقول و خرق عادت است و همین خرق عادت شبکه استدلالی حوادث را برهم می زند و پیرنگ قصه را ضعیف می کند از این رو بیشتر قصه ها دارای پیرنگ هستند اما این پیرنگ ابتدایی و انسجام نیافته است. (همان، ۶۲)

در داستان ابومسلم نامه، علاوه بر موارد ذکر شده در خرق عادت، که از نظر استدلالی و شبکه علت و معلولی، پذیرش آن غیرممکن به نظر می رسد می توان به نمونه های دیگر اشاره کرد؛ از جمله: در قسمتی از داستان که ابومسلم به دیدار امام محمد باقر (ع) به مدینه رفته است:

«امام منشور نوشت و امام، امیر را ابومسلم نام نهاد و هر روز امیر چهار حدیث از امام یاد گرفته بود. امام فرمود که ترا به دمشق می باید رفت. در زندان دمشق پیش ابراهیم

عباس، و علم امام حسین (ع) و عمامه ی رسول و خرقة و بازوبند بستانی. امیر پای امام را بیوسید و امام در یک ساعت ایشان را به دمشق رسانید.» (طرطوسی، بی تا، ۱۴۰) یکی از یاران پانصد نفر را می کشد:

«ناگاه دیوتاز، تیغ بر میان خسرودار چین زد که او را چون خیار تر به دو پاره کرد. چون او کشته شد بعد از آن مردم او را در پیش انداخت و پانصد خارجی را کشت.» (همان، ۲۵۷)

«ابومسلم تبر در ایشان نهاد؛ یاران ابومسلم نیز حمله ور شدند و در یک ساعت تاده هزار خارجی را کشتند و دویست کس را زنده گرفتند و باقی بگریختند.» (همان، ۲۰۲)

ویژگی پنجم: کلی گرایی

در قصه ها به شرح کلیات و احوال اکتفا می شود و به جزئیات وضعیت و موقعیت ها و وقایع و خصوصیت های روحی و خلقی قهرمان ها و شخصیت های شریر توجهی نمی شود. شرح وقایع و امور کلی است. شاهی دو پسر دارد یکی خوب و یکی بد، دلیل خوب یا بد بودن پسرها بیان نمی شود. یعنی به خصلت های قهرمان ها و شخصیت های شریر توجه نمی شود و این خصلت ها اغلب جنبه ای عام و همگانی دارد. (میرصادقی، ۱۳۷۶، ۶۵)

در ابومسلم نامه، به طور کلی امرا و وزرای خوب، کسانی هستند که دوستدار حضرت علی (ع) (ابوتراب) و یار و یاور ابومسلم هستند و در مقابل حاکمان و وزیران بد، با حضرت علی (ع) و فرزندان ایشان دشمنی دارند و اصولاً به هیچ ویژگی اخلاقی دیگر از این افراد، اشاره ای نمی شود و البته اهمیتی نیز ندارد:

«خواجه قیس بن عامر... به دیوان حجاج ظالم می رفت چرا که وزیر حجاج بود اما از دل و جان دوستار خاندان محمد و علی بود و این راز را مخفی می داشت.» (طرطوسی، ۱۳۸۰، ۲/۲۳)

«عبداله کعب را وزیری بود او را نیک رای نام بود و محب اهل بیت بود.» (همان، ۲۱۶)

«... و یک وزیر دیگر بود خذیفه نام، و این خذیفه از محبت اهل بیت بی نصیب بود.» (همان، ۱۱)

ویژگی ششم: ایستایی شخصیت ها

در قصه ها قهرمانان و افراد، در طول حوادث کمتر دگرگون می شوند و خواننده همان کسی را که در آغاز قصه می شناسد در پایان همان شخص را با همان ویژگی ها در می یابد. (فرزاد، ۱۳۷۶، ۱۰۶)

در ابومسلم نامه نیز مانند سایر قصه های عامیانه، خصوصیات روانی و اخلاقی شخصیت های داستان، از اول تا آخر قصه ثابت است و تغییری نمی کند:

در این کتاب نمونه ای از ایستایی شخصیت، فردی به نام داغولی است که جاسوس نصر سیار، دشمن ابومسلم است که مدام به دست سپاهیان او دستگیر می شود و هر بار اظهار عجز نموده و پس از خلاصی، مجدداً کار قبلی خود را که جاسوسی است از سر می گیرد تا این که در آخرین مرتبه دستگیری، کشته می شود.

در یک بار دستگیر شدن می بینیم که:

«ملک زاد فرمود تا او را به ضرب چوب گرفتند و او اقرار کرد: برای خدا مرا مکش که راست بگویم...» (طوطوسی، ۱۳۸۰، ۲/۴۳۰)

.... داغولی تمام اطلاعات را بیان می کند و باز بعد از رهایی به جاسوسی خود ادامه می دهد.

وی همچنین در داستان های:

به دام افتادن داغولی و شکست نصر سیار (همان، ۴۲۷)

کشته شدن داغولی و شفا یافتن برفتمه (همان، ۴/۱۴۷)

مجدداً دستگیر می شود و در نهایت به سزای اعمالش می رسد. در همین داستان چنین آمده است:

« پس احمد او را برداشته، با دلیران دین به نزد امیر آمدند. امیر یلان بفرمود که بر این پند و نصیحت جایز نیست. او را بیرون برده و هر مصیبت که دانی بر سرش بیاورید. فی الحال، احمد، داغولی را بیرون آورد. اول سرش را جدا کرد و بعد از آن، هر دو پایش را بیرید و او را بر چوبه دار کشید و به جهنم رفت.» (همان)

ویژگی هفتم: فرضی بودن زمان و مکان (اتمسفر فانتزی و غیر واقعی)

زمان و مکان در قصه اهمیتی ندارد به طوری که نمی توان زمان و مکان دقیق وقوع حوادث را مشخص کرد. بعضی از شهرها یا کشورها فرضی هستند و بعضی حقیقی، اما آنچنان این دو مقوله در هم می آمیزد که خواننده متوجه نمی شود آن نام های جغرافیایی حقیقی را هم، راوی قصه به درستی نمی شناسد. و آن نام ها، نام هر مکانی باشد چندان تأثیر در اصل قضیه ندارد زیرا همه شهرها خصوصیات همانند دارند. (فرزاد، ۱۳۷۶، ۱۰۷)

زمان و مکان نامعلوم:

« آورده اند که در شهور سالف و اعوام ماضی سه کس بودند با هم چیزی پیدا می کردند و گرد می کردند...» (طوطوسی، ۱۳۸۰، ۵۰۱/۴)

ویژگی هشتم: همسانی قهرمان ها در سخن گفتن

در قصه ها، قهرمان ها را نمی توان از نحوه ی مکالمه و سخن گفتنشان از همدیگر تشخیص داد. اختلافی میان شاهزادگان ادب آموخته و تربیت یافته با سرکردگان لشکر و عامه مردم تربیت نیافته نیست.

زنان اگر برای آن ها شخصیتی در قصه ها قائل شده باشند، چون مردان صحبت می کنند و کودکان چون بزرگان، حتی عیاران به پهلوانان و سرکردگان شبیهند تنها اختلاف آن ها طرز و رفتار بیباکانه و حاضر جوابی آن هاست و آب زیرکاهی و تند و تیزی و چابکی آن ها. (میرصادقی، ۱۳۷۶، ۶۹)

شواهدی از ابومسلم نامه:

در یکی از قسمت های داستان، حکایتی را می بینیم که در آن سه نفر، پول خود را نزد پیرزن صالحی به امانت می گذارند و قرارشان این است که، تا هر سه حاضر نباشند، پیرزن آن پول را به هیچ کدامشان ندهد.

تا این که، یکی از آن سه نفر پول را با ترفندی خاص از پیرزن می گیرد. وقتی دو نفر دیگر متوجه قضیه می شوند موضوع به محکمه کشیده می شود تا این که:

« پیرزن هر چند اضطراب نمود فایده نکرد. خروشان از پیش حاکم بازگشت و در آن جای که می رفت به جماعتی کودکان رسید. کودکی پنج ساله پیش او دوید و گفت: ای مادر، تو را چه حادثه افتاده است که چنین رنجوری؟

پیرزن گفت: ای کودک، حادثه من مشکل است؛ تو چه کار داری؟ برو به بازی خود مشغول باش. کودک الحاح کرد و سوگند به وی داد. پیرزن حادثه را شرح داد. کودک گفت: اگر من این رنج از دل تو بردارم، یک درم خرما خری؟
گنده پیر گفت: می خرم.

کودک گفت: قاعده آن است که این ساعت پیش حاکم روی و خصمان را حاضر کنی و بگویی تا در حضور جماعتی احوال خود را باز گویند و حاضران را بر آن اشهاد کن. پس بگویی که « ای حاکم کیسه من دارم و زر با من است اما میان ما شرط آن است که، تا هر سه حاضر شوند و امانت بگیرند که حق این است و حکم شرع همین.»
پیرزن آن حجّت ها یاد گرفت و در آن لحظه پیش حاکم رفت و همچنان که کودک تلقین کرده بود، باز گفت.

حاکم چون آن حجّت محکم بشنید، متحیر شد و حکم کرد تا خصمان باز گردند و یار سوم را حاضر کنند و امانت بگیرند. خصمان خایب و خاسر برفتند و گنده پیر نجات یافت.

آنگاه، حاکم روی به گنده پیر کرد و گفت: این چراغ از شمع که افروختی؟ گفت: از خاطر خود. حاکم گفت: کذبت فاجعی، این حجت نایب عقل زنان نیست و در سنگ سرب زر نبود. راست بگو که این حجت را که تلقین تو کرد؟ زن گفت: کودک خورد پنج ساله ای.

حاکم عجب داشت. فرمود تا کودک را حاضر کردند و از خرد و خاطر او پرسید. چون بر وی آثار رشد و کیاست دید، او را بنواخت و اعزاز و اکرام کرد و اشفاق و انعام فرمود و بعد ازین، در مشکلات و مهمات با وی مشورت می کرد و فایده می گرفت. (طوطوسی، ۱۳۸۰، ۵۰۲/۲)

در داستان فوق، می بینیم در نحوه ی صحبت کردن کودک، پیرزن و حاکم، تفاوتی وجود ندارد.

مورد دیگر که در این زمینه، می توان به آن اشاره نمود، در ویژگی شگفت آوری، به آن پرداخته شده است و می بینیم که در داستان مذکور، نحوه ی سخن گفتن امام علی(ع) و امام حسن(ع) و سلمان فارسی و هم چنین درخت، مرغانی که پرهایشان ریخته است و مرغان دریایی همه به یک صورت است و هیچ تفاوتی میان آن ها وجود ندارد. (نک. ص ۱۶ همین مقاله)

ویژگی نهم: نقش سرنوشت

تقدیر و سرنوشت در قصه ها نقش اساسی دارد. شخصیت ها از سرنوشت محتوم خود نمی توانند بگریزند تنها سرنوشت آن ها متفاوت است زیرا تقدیر و سرنوشت، قهرمان حقیقی قصه هاست نه شخصیت ها که چون پرکاهی بازیچه ی تقدیر تغییر ناپذیر خویشند. (میرصادقی، ۱۳۷۶، ۷۰)

در ابومسلم نامه به باورهایی در زمینه نقش تقدیر و بخت و اقبال اشاره شده است ولی داستان واحدی در این مورد وجود ندارد؛ با این وجود در جای جای کتاب به مواردی در این زمینه برمی خوریم که حاکی از این باور عامیانه است:

« با تقدیر هیچ نتوان گفت. » (طرطوسی، ۱۳۸۰، ۲/۵۱۹)

« تقدیر خدا را تغییر نتوان گردانید. » (همو، ۱۷۹/۳)

« هر چند بنده تدبیر کند، تقدیر نداند و تدبیر به تقدیر خداوند نماند. » (همو، ۲/۴۰۵)
در مرگ شاه طالبه به دست دشمن، شاه خوارزم چنین می گوید: « خواست خدا چنین بود. » (همو، ۳/۳۱۵)

« تا خدا کسی را نکشد، کسی، کسی را نتواند کشت. » (همان، ۲۸۱)

« مروان.....منجّمان را طلب کرد و گفت: « در طالع من نگاه کنید و ببینید که عدد خلافت من چند سال خواهد بود » (طرطوسی، بی تا، ۲۰)

« پس، سیار گفت: طالع مرا بین با این مرد که نامش ابومسلم است. سقمونیای منجّم، اسطرلاب برگرفت و احتیاطی کرد و گفت: طلعت تا دیروز به قوت بود و از دیگر پسین، ذنب در طلعت آمده است و ذنب ستاره ای نحس است. » (طرطوسی، ۱۳۸۰، ۲/۵۲۱)

« ابوالمطیع گفت: دولت مروان برگشته است، که این مردان دلاور به دست این ابوترابیان برگشته بخت کشته می شوند. » (همو، ۴/۲۸۰)

ویژگی دهم: شگفت آوری

در قصه های عامیانه، خواننده حس می کند که نقال قصه ها سعی وافری دارد که خواننده یا شنونده را با ماجراها و حوادث خلق الساعه و خرق عادت به اعجاب و شگفتی وادارد. شاید این تمایل از آن جا ناشی می شود که در اصل، قصه ها برای گفتن و نقل کردن خلق شده و بعدها به صورت مکتوب درآمده اند شاید همین تمایل است که قصه های جدیدتر را به انحطاط می کشاند و حوادث اختراعی و خرق عادت دور از ذهنی وارد قصه ها می شود تا شنونده و خواننده را بیشتر جلب کند و به اعجاب وادارد. (میرصادقی، ۱۳۷۶، ۷۱)

در قسمتی از داستان ابومسلم نامه، وقتی یکی از دشمنان از ملک زاد خاقان می خواهد که وی شمه ای از فضیلت حضرت علی(ع)،(ابوتراب)، را برای وی بیان کند،ملک زاد ضمن تعریف ماجرای که در آن امام حسن(ع)و سلمان فارسی نیز حضور دارند و امام علی(ع) می خواهد منزلت خود را به ایشان نشان دهد، با اشاره به ابر و فرمان دادن به وی هر سه سوار بر ابر می شوند و در جزیره ای فرود می آیند و درخت بزرگی می بینند که زرد و پژمرده شده است:

«پس امام حسن(ع)از امام عالم پرسید:» چرا این درخت زرد شده است؟» پس امیر فرمود:» بر وی سلام کن و از درخت پرس». امیرالمؤمنین حسن سلام کرد و احوال پرسید. درخت به زبان فصیح گفت:» یا امام زاده پیش از این بدان و آگاه باش که حضرت رسالت، صلی الله علیه و آله وسلم،به دنیا نیامده بود،هفت هزار سال علی بن ابیطالب علیه السلام، در سایه ی من عبادت می کرد.اما چون سید عالم به دنیا آمد،آنکه امیر از بر من برفت و من از فراق علی بن ابیطالب علیه السلام، چنین زرد و زار شدم. اکنون، بفرما تا به مقام خود آید و دوگانه بگزارد.» پس امیرالمؤمنین علیعلیه السلام، دو رکعت نماز بگزارد؛ درخت سبز و خرم گردید.

پس باز به ابر برنشستند و به جزیره ی دیگر آمدند و صورت مرغ های عظیم با هیبت و پرها ریخته، دیدند. امیر باز به امام حسن گفت:» سلام کن». امام حسن سلام کرد. امیر گفت:» از این ها هم احوال ها پرس». امام حسن سؤال کرد که:» شما را چه شده است که پرهاتان ریخته است؟» جواب دادند که:» ما ملکیم و چند هزار سال آفریدگار را عبادت کردیم و به یک چشم به هم زدن غافل شدیم؛ غیرت حق پرهای ما را بسوخت و اکنون، چندین گاه است که از آسمان درین جا افتادیم.اما ملکی در آن ساعت فرود آمد از آسمان که،وصی رسول خدا امروز درین موضع می آید؛ بگوئید تا دعا کند و خدای تعالی پرهاتان بدهد و بر آسمان جای دهد.» پس آن حضرت دعا کرد. خدای تعالی پرهاتان بداد و به مقام خود رفتند.

پس، بار سیم بر ابر نشستند و بر لب دریایی فرود آمدند که به آن لطافت، دریا کسی ندیده بود و مرغان بسیاری در وی همه خوب صورت. سلمان گفت که: «این دریاست؟» امیر گفت: «یا امام حسن بپرس ازین مرغان» پس، امام حسن باز سلام کرد به طریق معهود، و سؤال کرد. مرغان گفتند که: «این دریای رحمت است و ما مرغان رحمتیم. و حضرت حق جلّ و علا، آن گوش و هوش ما را داده که هر بنده که در دنیا بگوید «لا اله الا الله»، ما تمام، به آب این دریای رحمت سر فروبریم و غوطه خوریم. چون باز گوید «علی‌اولی الله»، ما پرها بر هم زنیم و هر قطره آب که از پهای ما جدا گردد، ازو حضرت حق، ملکی بیافریند که تا زمان قیامت تسبیح گوید و ثواب آن را به گوینده ی این کلمه بخشند که «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علیاً ولی الله». (طروش، ۱۳۸۰، ۲/۳۷۱)

ویژگی یازدهم: استقلال یافتگی حوادث (اپیزودی)^۱

قصه های بلند فارسی در کل از حوادث استقلال یافته تشکیل شده است و این حوادث در عین حال که به خودی خود تقریباً کاملند، رابطه ای غیرمستقیم با هم دارند که پیرنگ ابتدایی قصه های بلند را به وجود می آورد و تار و پود قصه ها را به هم می بافت. (میرصادقی، ۱۳۷۶، ۷۲)

درابومسلم نامهنیز که داستانی بلند است ماجراهای داستان در قسمت های مختلف آورده می شود که هر قسمت با قسمت دیگر نهایتاً ارتباط پیدا می کند:

در ابتدای داستان، قصه ی عشق حلیمه و اسد مطرح می شود که به علت مخالفت مهلهل پدر حلیمه با ازدواج آن ها، هر دو فرار می کنند ماجرای داستان تا رسیدن اسد و حلیمه به کاروان سرایی ادامه پیدا می کند؛ سپس راوی داستان، موضوع تعقیب آن ها توسط مهلهل را بیان می کند و با گفتن: «اما آمدیم به سر حدیث اسد»، مجدداً ماجرای اسد و حلیمه را پی می گیرد تا این که قصه ی حاکم مرو را که به نوعی به ماجرای اسد و حلیمه ارتباط پیدا می کند این گونه شروع می کند که: «آمدیم به قصه صخره که حاکم

^۱episode

مرو بود» سپس بعد از بیان ماجراهایی در این زمینه که پیرامون خواجه کثیر، یکی از بزرگان خراسان، که از دوستان نزدیک اسد است؛ قصه هشام بن علقمه را این گونه آغاز می کند: «اما آمدیم به سر قصه هشام بن علقمه» (طرطوسی، بی تا، ۲۵)

ویژگی دوازدهم: کهنگی

سرانجام با توجه به خصوصیات و مشخصات ذکر شده، معنا و مضمون قصه ها نمی تواند نو و امروزی باشد و موضوع قصه ها، قدیمی و کهنه و مربوط به زمان های دور و جوامع گذشته و از یاد رفته است و منعکس کننده ی فرهنگ توده (فولکلور) و آداب و رسوم و عقاید خرافه ی مردم آن روزگار است و گاه با اشتباه هایی نیز همراه است. (میرصادقی، ۱۳۷۶، ۷۲)

این ویژگی در کتاب ابومسلم نامه، با توجه به زمان قصه ها (که در ویژگی: فرضی بودن زمان و مکان به آن اشاره شده است) و هم چنین در آداب و رسومی که در میدان جنگ می بینیم (در قسمت خرق عادت به آن پرداخته شد)، کاملاً محسوس است. علاوه بر این می توان به مواردی اشاره کرد:

در قسمتی از داستان ابومسلم نامه، ابومسلم و یارانش با لشکری برخورد می کنند که اساس کار آن ها بر پایه جادوگری پی ریزی شده است و حتی در میدان جنگ با تکیه بر شیوه های جادوگری به پیروزی هایی نیز دست می یابند.

در مورد فرمانده این لشکر که دعوی خلافت می کند و خود را بعد از رسول، نایب ابن ملجم می داند، چنین آمده است:

«مادری دارد جادو که او را ساسونیا گویند و دیگر خاله ای دارد که او را شعراطیل گویند و چند جادوی دگر هستند که طلسم ها کنند و آن مردم را از راه به در می برند و کرامات و برهانی بدیشان می نمایند از سحر جادویی.» (طرطوسی، ۱۳۸۰، ۴۴۹/۲)

سرانجام ابومسلم با سپاهیان شمعونه جادو در گیر می شود. در یکی از صحنه های میدان جنگ، چنین آمده است:

«پس شمعونه جادو، بر اسبی سوار در میدان آمد و شیشه ای در دست، چون به احمد رسید، یک مشت خاک سیه در کف ریخت و به سوی احمد نگاه کرد و چیزی بر خاک خواند و به روی احمد پاشید. احمد کور گردید و در میدان سرگردان می گردید.» (همان، ۴۹۷)

«....همان جادوی دیروز در میدان آمد. مضراب بدو در آمد و عمود را بالا برد که بر وی زند آن جادو چیزی خواند که عمود مضراب در بالا بماند. لعل جبّه تیری انداخت بر جادو و تیر در پیش خودش بر زمین افتاد. پس امیر حمله فرمود. اما بادی پیدا شد و دیگر بارهابر سرخی، آتش باریدن گرفت، قیامتی پیدا گردید و آن آتش به هر چه افتادی سوختی.» (همان، ۴۹۸)

غلبه بر جادوگران با دعای فتح مجاور

«آن جادو به یک پایستاد و چیزی بر آن سم های خر برخواند و بر احمد پرتاب کرد ماری شد بزرگ و آتش از دهانش باریدن گرفت. احمد بترسید و بر عقب آمد که از این جانب، امیر ابومسلم آن دعای فتح مجاور بخواند. در زمان ماری که از سم خر پیدا شده بود، محو گردید و سم خر به دور افتاد. احمد خیز کرد و بدو رسید و آن چوب را بزد بر گردن مرسوسه و خورد بشکست.» (همان، ۵۲۲)

در قسمتی دیگر از داستان، ابومسلم و یارانش گرفتار جادویان دماوند می شوند:

«راوی گوید که شنکول شاگرد ضحاک بود و هر سال بر سر چاه او رفتی و سحر ازو یاد گرفتی و قلعه تعلق به او داشت. این نوبت آمدنش به حکم مروان بود که چون خبر کشته شدن نصر سیار شنیده بود، او را طلب کرده بود که با شصت هزار جادو رسید به کوه دماوند و جادوی (ای) پیش افرش فرستاد که: به این طرف آی که با تو برویم و کار ابومسلم را بسازیم.» (همان، ۳/۳۵۰)

شکست جادویان دماوند

«در آن شب امیر ده نوبت از اسب افتاده بود از هول جادویان، که اسب می رمید و هر که نام خدا نمی برد، به دست جادویان کشته می شد.....درین محل، شنکلویز جادو در رسید و جنگی عظیم شد. جادویان با صورت های عجیب و غریب می آمدند تا روز شد. شنکلویز جادو با جادویان دیگر گریختند و روی به قلعه نهادند و به در رفتند. چون به آن قلعه رسیدند ماتم جادویان دیگر بداشتند. بعد از آن شنکلویز جادویان را گفت: مردان ما بسیاری به دست این ابوتراپیان کشته شدند و باقی منهزم شدند و هندسه، که استاد جادویان بود، کشته شد و ما هم می دانیم که حریف ایشان نخواهیم شد؛ چون کنیم؟» (همان، ۳۵۴)

نتایج مقاله

داستان های بلند عامیانه، زمینه های متفاوتی از جمله بن مایه عشقی و عاطفی، زمینه مذهبی و دینی و در نهایت بن مایه و زمینه متنوعی دارند ولی آن چه که در همه ی آن ها مشترک است وجود عناصر عمده عامیانه ای است که در اینداستان ها به چشم می خورد.

بررسی و پرداختن به این عناصر و ویژگی ها (به خصوص در کتاب مورد بحث این مقاله، ابومسلم نامه) ما را به نتایجی رهنمون می سازد از جمله این که: ابومسلم نخستین شخصیت واقعی دوران پس از اسلام است که هاله ای از افسانه و حماسه بر گرد زندگی وی پدید آمده است.

تحریر ابومسلم نامه عمدتاً صفوی مآب است و مضمون و محور عمده اش تضاد میان خوارج با محبان خاندان پیغمبر است و ابومسلم در این کتاب چهره ای همچون مختار دارد لذا در ابومسلم نامه با توجه به عناصر عمده عامیانه قهرمان اصلی و مطلق داستان ابومسلم و یاران وی می باشند که همواره در مقابل ضد قهرمانان (حاکمان و وزرای ظالم و دشمنان اهل بیت علیه السلام) پیروزند که در این زمینه حوادث خارق العاده که باعث

شگفت آوری می شوند؛ به یاری وی می شتابند و البته باعث ایجاد پیرنگ ضعیف در داستان نیز می گردند.

در این داستان بلند افراد خوب به طور کلی به کسانی اطلاق می شود که محب خاندان اهل بیت هستند و در مقابل افراد بد دشمنان اهل بیت می باشند و به ویژگی های دیگر این افراد اشاره نمی شود و البته اهمیتی نیز ندارد.

در طول داستان شخصیت های داستان دچار تحول نمی شوند و افراد از ابتدای تا انتهای داستان شخصیت ایستایی دارند و حتی در صحبت کردن با یکدیگر به طور یکسانی صحبت می کنند و تفاوتی بین کودک، پیر و... نیست و برای آنها سرنوشت محتومی رقم خورده است که از آن گریزی نیست حوادث به طور مستقل اتفاق می افتند و در مجموع به یکدیگر مرتبط می شوند و زمان و مکان حوادث نیز اصولاً اهمیتی ندارد و سرانجام همه ی عناصر ذکر شده باعث کهنگی در این داستان بلند عامیانه می شود.

و در نهایت می توان گفت ابو مسلم نامه هم داستانی حماسی است و هم بیانگر بسیاری از آداب و رسوم و حرفت ها و چگونگی زندگی مردم در آن دوران است.

- ۱- ذکاوتی قراگزلو، علی رضا. (۱۳۸۲). نظری بر ابومسلم نامه، نشریه اطلاع رسانی و کتاب داری، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۶۹، ۹۳-۸۸
- ۲- طرطوسی، ابوطاهر. (۱۳۸۰). ابومسلم نامه، به اهتمام حسین اسماعیلی، ۴ جلد، تهران: نشر قطره.
- ۳- همو، (بی تا). به اهتمام اقبال یغمایی، تهران: انتشارات گوتنبرگ
- ۴- عباسی، سکینه و جلالی بندری، یداله. (۱۳۹۱). نقد و بررسی انواع قهرمانان در قصه ی بلند عامیانه جنیدنامه، مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، شماره سوم، ۹۴-۱۱۴
- ۵- همو. (۱۳۹۲). بازشناسی چهره ی قهرمان اژدهاکش در سرگذشت ابومسلم خراسانی، مجله ادب پژوهی، شماره بیست و چهارم، ۳۳-۵۵
- ۶- فرزاد، عبدالحسین. (۱۳۷۶). در باره نقد ادبی، تهران: نشر قطره، چاپ اول
- ۷- مؤذن جامی، محمد مهدی. (۱۳۸۸). ادب پهلوانی، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ اول
- ۸- محجوب، محمدجعفر. (۱۳۸۲). ادبیات عامیانه ی ایران، به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری، ج اول و دوم، تهران: انتشارات چشمه، چاپ اول
- ۹- میرصادقی، جمال. (۱۳۷۶). ادبیات داستانی (قصه، رمانس، داستان کوتاه، رمان)، تهران: انتشارات سخن، چاپ سوم
- ۱۰- همو. (۱۳۷۶). عناصر داستان، تهران: انتشارات سخن، چاپ سوم